شعارهایت را قورت بده!

دانستن حق تو نیست!

دنیای بی حدومرز مجازی، دقیقا شبیه به همان چاقوی جراحی است که سالها قبل، ضرب المثلی شد در تاریخ عبرت های انسان، یا همان انگشتر عزل و نصب جناب ابامکربن حیله؛ عمروعاص لعنت الله علیه؛ که در طرفةالعینی حق و باطل را به هم آمیخت. . . دنیای مجازی امروز نیز دو روی سکه ای است که خیر و شر در اغلب موارد در سایه ای سیاه، خود را نشان نمی دهد، چرا که دنیای دوست داشتنی آدم ها، به شدت درگیر شعارها و شعرهای رنگارنگی است که در تاروپود خود آن چیزی که می گویند نیستند. در این جدال ثانیه به ثانیه، «سانسور» و «ممیزی» از آن دست دستاویزهایی است که خیلی ها را فریب می دهد درست مثل داستان «آزادی بیان». و البته که در این داستان، عبرت هایی است که اهل یقین آن را می گیرند اما اهل احساس ـ که ما باشیم ـ بیشتر پشت پرده را نمی بینیم. . . سطرها و ستون های امروز، گشت و گذاری است در ماجرای سانسور اطلاعات و نقض حق اصلی بشر یعنی دانستن در کشورهای مدعی آزادی و رعایت حقوق بشر آن هم به استناد اسناد خودشان نه قصه هایی که برخی روزنامه نگاران و دوستان داخلی می بافند و مخاطب را «هویج» فرض می کنند که از قصه سرایی خوشش می آید آن هم بدون اطلاعات و اسناد. . .

■تحریریه نسل سوم

رسانه خریدنی است به خاطر بسپار!

نویسنده و شاعر آلمانی، خالق اثر ماندگار «کمدی الهی» حدود دو قرن پیش با پیش بینی اینکه روزی «دروغ» سراسر دنیای غرب را فرا خواهد گرفت، گفته بود که «حقیقت» باید به طور دائم تکرار شود زیرا دروغ نه تنها از سوی تعداد اندکی بلکه توسط تعداد زیادی از افراد همیشه و درهمه وقت اشاعه داده می شود... یعنی دو قرن پیش هشدار داده بود که دروغگوها جمعیت و حزب شان روز به روز دارد بیشتر می شود اما حیف کسی حرفش را جدی نگرفت، ما هم که نبودیم تا بشریت را نجات بدهیم!
گوته البته هرگز به فکرش نمی رسید که روزی روزگاری دروغ، عنصر اصلی تولید خبر در رسانه ها می شود و دوره های مختلفی برای «دروغ سازی» پیش روی خبرنگاران می گذارند. در واقع طفلی نمی دانست که روزی و البته شبی ـ کارشناسان روی زمانش زیاد بحثی ندارند ـ قواعد دروغ نویسی و دروغ پراکنی و دروغ پردازی، به عنوان پلکان اصلی پیشرفت و جذب مخاطب برای ابررسانه ها شناخته خواهد شد.
اگرچه، منابع مالی تامین کننده هر رسانه و دستگاه و آژانس خبری، بدون تردید حکم پدرخوانده ای را دارند که خط مشی و اصول اصلی روزنامه نگاری را در دست خود می گیرند و همین وابستگی اقتصادی است که شعار دانستن، حق مردم است، را تفسیر می کند به دانستن، حق مردم است مگر اینکه ما یعنی رسانه و یعنی تر صاحبان مالی رسانه ها نخواهیم!
و این نکته در همه جای دنیا فراگیر است؛ برای همین یادتان باشد و یادمان باشد، «جوگیر» نشویم که «رسانه مستقل» رسما یک عبارت فانتزی است و شعار «دانستن، حق مردم است» نیز یک شعر نو است که ریتم و وزن قشنگی دارد ولی هیچ محتوا و مصداق و مفهومی ندارد!

چون بی طرفیم سانسور می کنیم

به این خبر توجه کنید: یک درصد از مردم آمریکا که قشر ثروتمند این کشور را به خاطر جایگاه سیاسی خود، تشکیل می دهند، یک چهارم درآمد هر آمریکایی برابر با ۴۰ در صد از ثروت ملی را از آن خود می کنند در حالی که مردم از آن بی خبرند. همین یک درصد قشر مرفه آمریکا، حامی نمایندگان کنگره و دولتمردان هستند و ترجیح می دهند برای حفظ دارایی خود مردم را در دریایی از اخبار دروغ سرگردان کنند. دست بر قضا همین یک درصد دقیقاً همانهایی هستند که از دروغ بودن این اخبار هم مطلع هستند.
اگر بخواهید پشت پرده اخباری مثل گزارش مسجد مرکز ترور نزدیک منطقه صفر عراق یا اخبار مربوط به قرآن سوزی تری جونز و تمام جار و جنجالهای مربوط به این اخبار و گزارش ها را در فاکس نیوز پیدا کنید، شاید گزارش جان هال، خبرنگار و تحلیلگر سابق فاکس نیوز بتواند تاحدودی این پرده را کنار بزند.
اگر بخواهید درباره تمام اهداف و سیاست های فاکس نیوز در گسترش اسلام هراسی و دیگر ترس هایی که این شبکه در سراسر جهان در اذعان عمومی القا می کند باید بیشتر درباره شخصیت رئیس این شبکه یعنی «راجر ایل» بدانید. در گزارش خبرنگار سابق فاکس نیوز روی این مسئله به طور جدی بحث شده است که چرا این شبکه به کارخانه ای از محصولات ترس و واهمه در بین افکار عمومی تبدیل شده است. خب به هر حال هر خوش خدمتی یک قیمتی دارد و برای همین هم این شبکه تلویزیونی سال گذشته ۸۱۶ میلیون دلار از مالیات شهروندان آمریکایی را به عنوان بودجه دریافت می کند و به توپخانه رسانه ای خود بیش از پیش می رسد.
فاکس نیوز از زمانی در آمریکا به عنوان شبکه ای استثنایی مطرح شد که راجر ایل جرات کرد وارد سیاست پیچیده آمریکایی شود. به طور مثال در زمان انتخابات آمریکا در سال ۱۹۸۸ فاکس نیوز با پخش تصاویری نگران کننده از ریگان او را مبتلا به بیماری آلزایمر معرفی کرد و حزب رقیب یعنی بوش پدر را یک گام به جلو پیش راند.
البته بازهم یادتان باشد، استفاده از ترفندهای حساب شده رسانه ای در این صحنه جنگ تمام عیار، بدون حساب و کتاب نیست، یعنی اینطور نیست که ما یک چیزی ببینیم و بخواهیم کپی کنیم و مثلا پاتک بزنیم، اول باید اصول را آموخت، در اصول پیشرفت کرد و بعد با استفاده از بنیان های اطلاع رسانی، دست به خلاقیت و به هم ریختن معادلات ذهنی مخاطب شد در غیر اینصورت نمی توان کاری کرد که در سال ۲۰۱۰ بسیاری از شهروندان امریکایی فکر کنند هنوز در ایران «رایانه» نیامده و مردم همچنان با چهارپایان به این سو و آن سو می روند!
بی بی سی هم مثل فاکس نیوز فرزند حامیان مالی خود است و شعار بی طرفی به عنوان خنده دارترین شعار جهانی، تنها برای جذب بیشتر مخاطب «سرگردان، لجوج و خسته» است، مخاطبی که در گشت و گذار رسانه ای با بی بی سی مواجه می شود، مخاطبی که با خودش و محیط پیرامونش لج کرده است و دیگردوستی را انتخاب کرده و مخاطبی که از برخی بدسلیقگی های اطرافش بویژه در حوزه اطلاع رسانی، خسته شده و به این شعار زیبا روی خوش نشان می دهد.
یکی از سیاست هایی که بی بی سی مدتهاست در پیش گرفته است پخش برنامه هایی برای محو تدریجی جنگ در فلسطین و ظلم هایی است که در طول سالیان متمادی صهیونیست ها به فلسطینی ها روا داشته اند، در حالی که این قطعه از کره خاکی، بدون هیچ اتفاقی، هم دارای ارزش های خبری است و هم در دل خود عناصر خبری را جای داده است اما... چندی پیش یکی از شبکه های رادیویی بی بی سی در یک برنامه موسیقی آهنگی را که عبارت «فلسطین را آزاد کنید» را داشت پخش و سانسور کرد، در واقع کلمه فلسطین را سانسور کرد. این اقدام واکنش هایی را در پی داشت و بسیاری از فعالان صلح از این اقدام بی بی سی انتقاد کردند. به فاصله چند روز آهنگ دیگری از همان شبکه رادیویی پخش شد که عبارت «نوار غزه» از انتهای شعرها حذف شده بود. دقت کنید؛ آنها نه یک عبارت سیاسی و یا عبارت انسانی بلکه نام یک مکان جغرافیایی و یک توصیف ساده از مکانی که هنوز وجود دارد را حذف کردند...اما این تنها یک طرف سکه بی طرفی(!) بی بی سی است؛ چندی بعد همان رسانه، یک قطعه موسیقی با عنوان «من تنها یک کاغذ می خواهم» را پخش کرد که در اشعار آن کلمه «تل آویو» بارها تکرار شده بود! اگر بی بی سی کلمه نوار غزه را به خاطر حفظ بی طرفی و انجام مسئولیت حرفه ای حذف می کند پس چرا در مورد تل آویو چنین کاری را انجام نمی دهد؟
اخیر نیز موتور جست وجوی گوگل که ظاهرا خیرخواه بشردر همه نقاط جغرافیایی عالم است، جست وجو برای کاربران ایرانی را محدود کرده است، چرا که به زعم اربابان و حامیان مالی خود، ایران در تحریم است و تحریم اطلاعاتی، مهمترین بخش از این به اصطلاح جنگ نوین با جمهوری اسلامی ایران است.

شاهد از افغانستان رسید!

روزنامه اکونومیست شنبه همین هفته گزارش جالبی از انتشار یک کتاب جدید منتشر کرد: یک مقام رسمی و ارشد سازمان جاسوسی آمریکا، سیا، به افغانستان فرستاده می شود تا درباره مردی که گفته می شود یکی از مقامات ارشد القاعده است، تحقیق کند و بعد از ماه ها بازجویی و تحقیق درباره خانواده و گذشته مرد دستگیر شده توسط نیروهای نظامی آمریکا ساکن این کشور(!) در گزارشی چند صد صفحه ای درباره ادعای آمریکایی ها اظهار شک می کند و به صراحت می نویسد که این مرد هیچ ارتباطی با گروههای تروریستی ندارد. ولی رئیسش بر اساس گزارش های او به این نتیجه می رسد که فرد دستگیر شده دارای اطلاعات مهم و حیاتی است که می تواند در رسیدن به مقام ارشد القاعده سازمان سیا را کمک کند.(!)
«گلن کارل، افسر ارشد و یکی از مسئولان بلندپایه سابق سازمان سیا حالا کتابی درباره روند و سیر مطالعاتی و تحقیقاتی سازمان سابقش در جست وجوی القاعده و گروههای تروریستی می نویسد که هرچند با توجه به فشار مقامات این سازمان از ذکر نامهای دستگیرشده ها خودداری کرده است ولی صراحت به کار رفته در این کتاب به نظر می رسد برای جذابیت آن کافی بوده است.
در کتاب کارل با عنوان «بازجو: یک تجربه» گفته شده است که سازمان سیا در همان ابتدای تحویل گزارش بازجو ۱۰۰ صفحه اول گزارش ۲۵۰ صفحه ای یا بیشتر را نابود کرده است و حتی بعد از گزارش دو سال طول می کشد که اطلاعات مجاز از سوی این سازمان به انتشار برسد.
کارل در کتاب نهایی که منتشر کرده است، می نویسد بعضی از صفحات کتابش سیاه تر از سفید هستند و معنی این عبارت را خودش اینگونه توضیح می دهد که در ویرایش جملات و کلمات کتاب با سختی زیادی مواجه بوده است چرا که بعضی از اطلاعات گزارش تقریباً ۳۰۰ صفحه ای ناپدید شده بودند و مجبور بوده که بعضی از جملات را نیمه کاره رها کند و حتی به خاطر همین در پاورقی های بعضی از صفحات از خواننده عذرخواهی می کند.
ضمن اینکه نیویورک تایمز چندی پیش در گزارشی جنجالی فاش کرد که «گوگل» در ۹۴ درصد از موارد اطلاعات مورد نظر کاخ سفید درباره کاربران را بدون هیچ مقاومتی در اختیار آنان قرارداده است. در این گزارش ابراز نگرانی شدید مدیر گوگل از سیاست های کنترلی شدید برخی دولت ها عنوان شده بود که شاید در آینده شاهد شکنجه و زندانی شدن کارکنان محلی شرکت هایی همچون گوگل در دیگر کشورها باشیم.
این در حالی است که گوگل برای نخستین بار آمار مربوط به درخواست دولت های مختلف برای دریافت اطلاعات کاربران و سانسور محتویات جست وجوگر این شرکت را منتشر کرده است. بر اساس اطلاعات منتشر شده، برزیل، آمریکا و بریتانیا بیشترین درخواست را از گوگل برای دریافت مشخصات کاربران داشته اند.

ببخشید چند لحظه...

این چند خط که نوشتیم به این معنا نیست که ما خیلی کاردرست تشریف داریم و اطلاع رسانی ما در حد «بنز» است و اتول قراضه های بی بی سی و سی ان ان و ...حالا حالاها باید دنبال ما بدوند؛ خیر! اتفاقا عملکرد ضعیف و کلیشه ای و گاه جانبداری های به شدت تابلو در بحث اطلاع رسانی رسمی در کشور ما باعث شده، مخاطب با وجود تردیدهایی که نسبت به بیگانگان دارد، او را رفیق خود حساب کند و رسانه اش را محرم بداند و اخبار او را به اخبار داخلی ترجیح دهد. برای نمونه شما در طول روز با حجمی از اخبار متنوع در روزنامه ها و خبرگزاری ها مواجه هستید که هیچ جایی در رادیو و تلویزیون ندارند! یا مدل انعکاسشان در رسانه ملی با این رسانه ها، حتی همین روزنامه کیهان، متفاوت است! مخاطب فهیم که در پی دانستن است، با خود خلوت می کند که چرا نباید خبری که در رسانه های رسمی کشور منتشر شده، را در رسانه ملی ببیند و همین خبر همراه با تحلیل و کمی پیازداغ اضافه، در رسانه خارجی پخش می شود...هیچ کس منکر مصلحت ها نیست، اما باید قبول کنیم، دوره «هیچی نگو، هیچکی نمی فهمه!» تمام شده و کوچکترین اتفاقی اگر ارزش رسانه ای داشته باشد، در کوتاه ترین زمان ممکن به سمع و نظر مردم می رسد؛ چه بهتر که کانال این اطلاع رسانی، کانال رسمی نظام باشد وگرنه همه این سطرهای امروز صفحه ما، برای خوردن یک جرعه آب خنک از لب کوزه، به حساب می آید؛ آن هم در این گرمای سمج تیرماه. ضمن اینکه «جمهوری اسلامی» طرفدار ممیزی است همان طور که هر عقل سلیمی طرفدار ممیزی است و البته ممیزی با سانسور خیلی تفاوت دارد. اما عقل سلیم؛ شما از صبح برای کار، درس، تفریح و...از خانه خارج شدید و تا غروب و یا بعد از آن بیرون بوده اید، حالا با کمی تامل، همه اتفاقات را در ذهن مرور کنید. به خانه رسیده اید؛ دختر ۱۱ ساله تان، خواهر ۱۷ ساله تان، مادرتان و حتی پدرتان از شما می پرسد چه خبر؟ امروز چطور بود؟
شما همه آنچه که برایتان اتفاق افتاده و یا در خیابان دیده اید و شنیده اید، برایشان تعریف می کنید و یا برای هر یک با توجه به فهم و عقل و سن شان، چیزهایی را گلچین می کنید؟ آیا از فحاشی چندنفر در خیابان(...) که با هم دست به یقه شده بودند به خواهرتان می گویید؟ یا از تن فروشی یک زن و هرزگی یک مرد در خیابان(...) با مادرتان صحبت می کنید؟ و...عقل سلیم می گوید یک مادر وقتی صحنه زشتی را در خیابان دید، اجازه ندهد دختر یا پسر خردسالش هم آن را ببیند، عقل سلیم می گوید اگر فیلمی دارای صحنه های خشونت آمیز و یا مباحث غیراخلاقی بود، پدر خانواده نسخه ممیزی شده فیلم را برای خانه تهیه کند، عقل سلیم می گوید...عقل سلیم حواسش هست که به اسم «رسانه بی طرف» و شعار «دانستن حق مردم است» فریب نخورد؛ همه رسانه های عالم، فیلترهایی برای مخاطب دارند و مخاطبان خود را دسته بندی می کنند و همه چیز را هم به همه کس نمی گویند...عقل سلیم حواسش هست، به اسم روشنفکرنمایی، «سانسور» را توی سرش نکوبند؛ سانسوری وجود ندارد، ممیزی یک پدیده پذیرفته شده در تمام دنیاست، هرکسی با آن مخالف است، مشکلش جای دیگری است و اصولا آن فیلم های مورد اشاره را به صورت اورجینال به خانه می برد و همه خانواده با هم تماشا می کنند!

سایت ها و شرکت های اینترنتی نوعی فیلتر در تفکر و ارتباط مردم ایجاد کرده اند که برای هرکدام از ما که در سرزمین های مختلف زندگی می کنیم بخش خاصی از اطلاعات را در نظر می گیرند و به عبارتی اجازه نمی دهند از تمام اطلاعات استفاده کنیم ...
«گوگل» در ۹۴ درصد از موارد، اطلاعات مورد نظر کاخ سفید درباره کاربران را بدون هیچ مقاومتی در اختیار آنان قرارداده است.

برداشت دوم

درباره اینترنت؛ مزایا و معایب آن کتاب و مقالات بسیاری نوشته شده است که بیشتر آنها روی این موضوع تاکید داشتند که دنیای مجازی تا چه اندازه می تواند روی زندگی و دنیای واقعی تاثیر داشته باشد و اینکه انسانهای واقعی در دنیای مجازی چه می خواهند و یا اینکه این دنیاهای مجازی برای پیشرفت و بهبود دنیای واقعی خوب است یا اینکه باید آن را محدود کرد. در میان تمام نویسنده های این دنیاهای مجازی به نظر می رسد «الی پاریسر» مدیر سابق یکی از بزرگ ترین سازمانهای وکالت در آمریکا درباره اینترنت و شبکه های مربوط به آن اظهار نگرانی کرده است. ولی چرا؟
پاریسر که در کارنامه تقریباً مجازی خود ساخت تیزرهای تبلیغاتی و اینترنتی برای کاندیداهای ریاست جمهوری آمریکا مثل جرج بوش و کلینتون را دارد، می گوید اگر بخواهی یک کلمه یا چیز خاصی را در گوگل جست وجو کنی نتیجه جست وجو در شهرها یا کشورهای مختلف به طرز شگفت انگیزی تفاوت دارد و اگر به این موضوع شک دارید می توانید در تماس با یکی از دوستانتان در شهر یا کشور دیگر آزمایش کنید. به طور حتم گوگل یا شرکت های اینترنتی دیگر جست وجوی شما را بر اساس محل و کشور مورد نظر تغییر می دهند و به عبارت دیگر نتایج آن را بر اساس اشخاص مورد نظر در آن کشور ها اصلاح می کنند.
در حقیقت شاید این گفته لری پیج، مدیر کل گوگل کمی به واقعیت شبیه باشد که گوگل خواسته و معنای مردم مناطق مختلف را تشخیص می دهد و شاید این گفته اریک اشمیت، مدیر اجرایی گوگل زمانی تحقق یابد که در آینده این سایت می تواند خواسته و تمایلات مردم را برای کتاب خواندن یا ذائقه آن ها در انتخاب دانشگاه و محل زندگی تشخیص دهد. البته همانطور که پاریسر در کتاب جدید خود می نویسد این مورد تنها یک نمونه کوچک از شخصی سازی های اینترنت محسوب می شود.
پاریسر به عنوان یک مدیر تبلیغات آنلاین در این کتاب با عنوان «حباب فیلتری: اینترنت چه چیزی از شما پنهان می کند» این پیشرفت های مورد ادعای مدیران گوگل و دیگر شرکت ها را یک روند و توسعه خطرناک در عرصه دنیای واقعی خطاب می کند و اعتقاد دارد هرچند آمازون، پاندورا و نتفلیکس قادر باشند تمایل و گرایش فرهنگی اجتماعی مردم کشوری را تشخیص دهند و یا حتی بفهمند مردم یک کشور از چه نوع فیلم ها و کتاب ها و موسیقی لذت می برند ولی نمی توانند و نباید در نوع تصمیم گیری آنها دخالت داشته باشند که در حال حاضر بر اساس منافع خود این کار را انجام می دهند.
فیس بوک در صفحات شخصی شما وارد می شود و آن کسی که بیشتر با او ارتباط داشتید را شناسایی می کند و بقیه را کم رنگ می کند و در حقیقت برای شخص مورد نظر تصمیم می گیرد که با چه کسی ارتباط داشته و با چه کسی نداشته باشد. فیس بوک حتی اشخاصی را که کمتر با آنها مراوده داشته اید، فیلتر می کند و برای ورود به صفحه شما از آنها کد یا هر چیزی شبیه آن درخواست می کند.

نویسنده این موضوع را در کتابش ذکر می کند و می نویسد وقتی دیدم یکی از دوستان قدیمی ام از صفحه فیس بوک حذف شد موضوع را پیگیری کردم و متوجه شدم فیس بوک خودش به طور اتوماتیک شخص مورد نظر را از صفحه ام پاک کرده است. در حقیقت سایت ها و شرکت های اینترنتی نوعی فیلتر در تفکر و ارتباط مردم ایجاد کرده اند که برای هر کدام از ما که در سرزمین های مختلف زندگی می کنیم بخش خاصی از اطلاعات را در نظر می گیرند و به عبارتی اجازه نمی دهند از تمام اطلاعات استفاده کنیم که نویسنده این روند سیاست آنلاین را یک پروپاگاندای مخفی خطاب می کند که با استفاده از نظریات خودمان مسائلی را به ما تلقین می کند که بیشتر به سود شرکت های اینترنتی تمام می شود.
البته پاریسر این مسئله را تصدیق می کند که این فیلتر کردن اطلاعات در وقت صرفه جویی می کند و در بسیاری مواقع به نفع کاربر اینترنتی است ولی این حبابهای فیلتری از نوع اینترنتی نوعی مرزهای نادیده بین مردم کشورهای مختلف ایجاد می کند که بیشتر ارتباط آنها را با یکدیگر نشانه گرفته است آن هم در دنیایی که هر روز وسایل ارتباطی بیشتر می شوند ولی پل های ارتباطی هر روز کاهش می یابند.
تاسف بار تر اینکه اینترنت هر روز به مهم ترین و اصلی ترین منبع اطلاعات مردم و بیشتر جوانان زیر ۳۰ سال تبدیل می شود ولی همچنان باید بعضی از مطالب و اطلاعات در آن سانسور و به اطلاع بعضی از اقشار نرسد که پاریسر در کتاب خود از آن به عنوان تجارت مخفی صاحبان شرکت های اینترنتی یاد می کند.

■محمد حسنلو

خشت اول

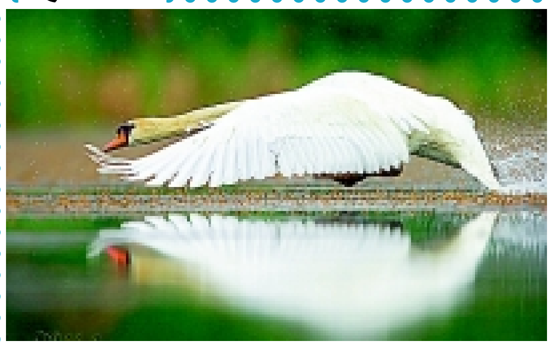

واقعا این مائیم؟!

در میان اهل رسانه، عبارتی وجود دارد به نام «کانالیزه شدن». به این معنا که خبرها بعد از عبور از کانال های معین و مشخص به دست افراد می رسد و به عبارتی آن افراد در معرض نسیم مستقیم جریان اطلاعات قرار نمی گیرند. این قصه زمانی خطرناک می شود که یک مدیر یا یک مقام مسئول در کشور، دریافت کننده این گونه اخبار باشد، در نتیجه، پندار و گفتار و رفتار آن مدیر یا مسئول نیز بر اساس همان جریان خاص، کانالیزه می شود و این در میان افرادی که خودرا در معرض وزش مستقیم و بی واسطه اطلاعات قرار می دهند، به نوعی بی اعتمادی منجر می شود و در اصطلاح می گویند آن فرد اخبار کانالیزه شده را دریافت می کند و تحلیل ها و رفتارش نیز بر اساس همان کانال خاص دریافت اطلاعات است. این اتفاق در ضمن به مدیریت و جامعیت آن فرد مدیر نیز تردیدهای جدی وارد می کند.
حالا تصور کنید، جریان کانالیزه شده اطلاعات بر یک جامعه سایه بیندازد؛ بعد از مدتی، آن جماعت یا جامعه با توجه به جریان نسیمی که در مسیرش تنفس کردند، فکر می کند، حرف می زند، رفتار می کند و...
مثال ساده اش می شود بمباران رسانه ای مدیران و یا تکرار برنامه های رسانه ای خاص برای مردم. برای مثال، اطرافیان رییس جمهور یا رییس مجلس دائم او را در بمباران خبری بولتن ها، ویژه نامه ها و بریده جرایدی قرار دهند که حاوی اخبار تلخ از بی عدالتی، افزایش جرم و جنایت و همچنین وضعیت ناگوار دادگاه ها و قضات و...باشد. بدون تردید آن رییس محترم در اولین حضور رسانه ای با عتاب قوه قضائیه را مورد خطاب خود قرار می دهد که مثلا چرا قوه قضائیه به داد مردم نمی رسد و...؟
و یا به عکس، هر روز بمباران رسانه ای بر مبنای کاهش قیمت ها، رضایت ۲۰۰درصدی مردم از هزینه های زندگی و افزایش ۳۰۰درصدی امید به زندگی و...باشد؛ بدون تردید آن آقای رییس در هیچکدام از تریبون هایش درباره گرانی و برخورد با آن صحبت نمی کند و اگر جایی کسی هم چیزی بگوید او را متهم می کند به سیاه نمایی چرا که در جایگاهی نشسته که جریان عظیمی از اطلاعات با شکل و شمایلی که عنوان شد، در اختیار اوست و این با آنچه در جامعه وجود دارد، متفاوت است!
خطر اصلی اخبار کانالیزه و البته تک قطبی بودن فضای رسانه ای مسئولان، این است که بعد از مدتی، جریان حاکم بر کانال اطلاعاتی، بر ذهن و فکر و قول و عمل آن مسئول و یا نهاد سایه می افکند و تغییر این رفتار به شدت سخت و هزینه بر است. سخت تر از این نفوذ چنین توده خطرناکی بر خانه فکر و عمل مردم جامعه است، وقتی اخباری به صورت مکرر و متعدد درباره یک موضوع خاص دائم برای افراد جامعه تولید و بازپخش شود، آن موضوع، دغدغه اصلی ذهن جست وجوگر جامعه خواهد شد.
مثلا در صدر اخبار هر روز و هر شبکه، احتمال زلزله، عنوان شود؛ بدون تردید بعد از مدتی، مردم، خودآگاه و یا ناخودآگاه در جست وجوی راه حل برای فرار از زلزله هستند، از خرید مسکن مقاوم گرفته تا تدارک برای مهاجرت و خرید ویلا در شمال کشور و...کمی از بالاتر به این پدیده نگاه کنیم، عقب ماندگی تاریخی ملت ایران بر اساس یک تحقیر تاریخی بوده است چنانکه «ایرانی» و همه محصولات و مشتقاتش همواره در برابر دیگران ـ شرق و غرب ـ ذلیل و ناتوان بوده است! تکرار این تحقیر ملی از تریبون های رسمی و مدیران ارشد کشور، به یک «باور ملی» تبدیل شده بوده که با انقلاب و بویژه در جریان دفاع مقدس ۸ساله تا حدود زیادی جبران شد.
ببخشید لطفا کمی از روزنامه فاصله بگیرید! به دوردست نگاه کنید و کمی جملات بالا را در ذهن مرور کنید! یک دقیقه تامل کنید...ممنونم!
حالا تصور کنید صبح در محل کارتان، تلویزیون را روشن کردید و در یک شبکه دارند جوانی را نشان می دهند که به جرم قاچاق مواد مخدر دستگیر شده است و تصویر شطرنجی اش همراه با دست های دستبندخورده حکایت تکراری رفیق ناباب و ذغال خوب را به سمع و نظر شما می رساند. ظهر روزنامه را ورق می زنید و عدل صفحه پرمخاطب حوادث را با لذت(!) مطالعه می کنید و داستان قتل یک دختر دانشجو توسط همکلاسی اش با ضربات چاقو، تعرض دو جوان به یک خانم میانسال در حاشیه شهر، خودکشی سه دختر جوان در یک ساختمان متروکه و کلاهبرداری میلیونی یک جوان ۱۷ ساله از ۲۴ هنرمند و ورزشکار را از محضر چشم هایتان به معبر مغزتان می رسانید و در خاطر شریف ثبت می کنید. شب در منزل بازهم تلویزیون را روشن می کنید و با جوانی مواجه می شوید که در برابر یک هنرمند ـ بخوانید بازیگر چهره ـ نشسته و چهره اش مشخص نیست اما کلکسیونی از درد و رنج و خلاف و گناه است! خیلی راحت از آلودگی هایش می گوید و شما ضمن شنیدن و تعجب کردن، به علامت منهای شانزده کنار تصویر هم نیم نگاهی می اندازید! دستتان یکدفعه می رود روی کنترل تلویزیون و شبکه ای دیگر و یک میزگرد بسیار دیدنی ظاهر می شود که دارد می گوید جوانان در غرب از بدبختی و فلاکت و منجلاب گناه و شهوت و بی بندوباری دارند دود می شوند و ایران خیلی خوب است و جوانان ما خیلی خوب هستند و... شما به سرعت کانال را عوض می کنید ...چرا؟
شما با بمباران رسانه ای، باور کرده اید که «وضع خیلی خراب شده و آدم خوب اصلا پیدا نمی شه و جوون ها هزار جور مرض و میکروب دارن و این نسل معلوم نیست می خواد با نظام چیکار کنه و...».
واقعا ما اینگونه ایم؟ مسلما فساد و فحشا در کشور هست، اجتناب ناپذیر هم هست، ولی تصویری که رسانه ملی با تاثیرگذاری فوق العاده اش از جوان امروز ایرانی نشان می دهد، همانی است که وجود دارد؟! ما که در مجامع مختلف دانشجویی، هنری و رسانه ای حضور داریم و طیف های مختلفی از جوانان را می بینیم و گاه با آنها گپ و گفتی داریم ـ با مشرب های متفاوت سیاسی و اجتماعی ـ واقعا این گونه که رسانه ملی در برخی برنامه های خاص نشان می دهد، جوان های بد و بی بندوبار را اطرافمان نمی بینیم، نمی گویم نیست اما ...البته کار ایجابی کردن درباره مسائل اجتماعی و جوانان سخت است ولی ناممکن نیست! جرم و جنایت نشان دادن که هنر نمی خواهد، پول دادن به ستاره سینما برای نشستن مقابل یک جوان به بیراهه رفته، نمی خواهد؛ اصلا اگر قرار باشد یقه کسی گرفته شود اول باید همان ستاره سینمایی «سین جیم» شود که به عنوان الگو چقدر زندگی اش پاک بوده و هست؟! آیا اصلا رسانه ملی جرات دارد پشت پرده زندگی برخی از این ستاره ها را نشان دهد یا اینکه از ترس بی بازیگر ماندن سریال ها و بی آگهی ماندن رسانه، در تلاش است جوانان ایران را به قیمت چهره سازی این ستاره ها، بی اراده و لاابالی و به آخر خط رسیده نشان دهد؟ لطفا به اولین نفری که می رسید این سوال را مطرح کنید: وضعیت جوانان کشور چطور است؟ قابل اعتماد هستند؟ جواب به شدت منفی است و عامل اصلی آن هم همین رسانه ملی است متاسفانه! نکته تاسف بارتر هم اینکه، این جوانان خلافکار دعوت شده به تلویزیون، اکثرا برای محله های پایین شهر و متعلق به قشر فرودست جامعه هستند، آیا بچه پولدارها و بالاشهری ها خلاف نمی کنند یا رسانه ما نمی تواند آنها را پای دوربین بنشاند؟ هیچ کس موافق حذف و سانسور برخی واقعیات جامعه نیست، اما این همه تمرکز بر عریان نشان دادن خلاف چند نفر از یک قشر خاص، اتفاقی است؟! ببخشید که حرف هایمان تازه گل انداخته اما ستون مان اجازه بیش از این را نمی دهد...

■محسن حدادی

اتاق انتظار

مرهمی بر زخم های کهنه

برای تو می گویم، و برای تو می نگارم، ای خلاصه خوبی های جهان! برای تو ای پیدا ترین ناپیدا! تنها برای تو می گویم از جمعه هایی که گله می کردیم چرا به این تنهایی، پایان ندادی و این جمعه را هم دلگیر و غمگین ساختی. برای تو می گویم از دل های بسیاری که یاری تو را می طلبند و تنها آرزویشان ظهور توست.
بیا که با تو همه مهربان می شویم و نرم خو. با تو همه از هوس و نیرنگ دور خواهیم شد. با تو پلیدی ها را به کنار خواهیم نهاد و از خوشی ها و خرسندی ها خواهیم گفت. بیا که با تو آنچه فراموش شده، زنده خواهد شد و تنها با تو فصل جدید آفرینش آغاز می شود. با تو.... اما کی این با تو بودن آغاز خواهد شد؟ کی می توانیم در سایه امن عدالتت بیاساییم و از مهر و وفا بگوییم؟ بگو تا کی این حسرت ادامه خواهد داشت؟ این کویر دل ما کی به وجود تو گلستان خواهد شد؟ مدت هاست هیچ قاصدک و کبوتری خبری از تو برایمان نیاورده است. قرن هاست که چشم به جاده ای دوخته ایم که شنیده ایم روزی از آن عبور خواهی کرد. بگو کی می توانیم رد گام هایت را بر سنگ فرش شهر هایمان ببینیم؟ کی این طلسم فقر و بیداد باطل می شود و کی می توانیم در هوای پاک عدالت نفس بکشیم؟ ای بهترین در زمین! بگو کی از این تنگنای نفس گیر رهایمان خواهی ساخت؟ کی ما را به اصل خویش نزدیک می کنی؟
بیا و از هر آنچه بگو که تاکنون ندیده و نشنیده ایم، بیا پیش از اینکه اندیشه تردید سراپای ما را فراگیرد و در وجود ما ریشه دواند و شاخه هایش را به دورمان بتند. نام تو بر بال پروانه ها، بر تن رنجور درختان و بر دل انسان ها حک شده و همه در انتظار شنیدن صدای گام هایت هستیم و بدان این عشق ماندگار سراپای وجودمان را فراگرفته و از ماندن می گوید.
ای آفتاب زمینیان! در این تاریکنای جهان راه نمی شناسیم و بیراهه را راه می نامیم. کجاست روزنه نوری که ما را به سمت روشنای تو هدایت کند و پیکر پر گناه مان را به آتش عشقت بسوزاند و زندگی دوباره ای به روحمان بخشد. ای مسیحا! ما درماندگانی هستیم که تنها دم مسیحایی تو ما را نجات خواهد داد و از چنگال غفلت رها خواهد ساخت.
ای لطیف تر از نسیم، ای زیبا تر از گل و ای باصفا تر از باران! ما را با جمعه های پر اضطراب تنها نگذار و بیا جانی دوباره به ما بخش.
ای گره گشا! طنابی که به دست خود بر گردن آویخته ایم، تنها به دست تو باز و طنابی که ما را تا ته چاه جهل برده، تنها به دست تو شکافته می شود. ای دوست! غم های ما چون زخم های کهنه سر باز کرده و هیچ مرهمی نیست که اثر داشته باشد و آرامش را به ما بازگرداند و درد را از ما دور سازد، بیا و به غم هایی که بسیارند، نظر کن که نظر تو درمان گر است.

■ همایون جامی

ساعت ۲۵

شادی در تنهایی نیست

ناصر خسرو قبادیانی بسوی باختر ایران روان بود. شبی میهمان شبانی شد در روستای کوچکی در نزدیکی سنندج، نیمه های شب صدای فریاد و ناله شنید. برخاست و از خانه بیرون آمد صدای فریاد و ناله های دلخراش و سوزناک از بالای کوه به گوش می رسید. مبهوت فریاد ها و ناله ها بود که شبان دست بر شانه اش گذاشت و گفت: این صدا ها از آن مردیست که همسر و فرزند خویش را از دست داده، این مرد پس از چندی جست وجو در غاری بر فراز کوه ماندگار شد هر از گاهی شب ها ناله هایش را می شنویم. چون در بین ما نیست همین فریاد ها به ما می گوید که هنوز زنده است و از این روی خوشحال می شویم که نفس می کشد. ناصر خسرو گفت می خواهم به پیش آن مرد روم. مرد گفت بگذار مشعلی بیاورم و او را از شیار کوه بالا برد. ناصر خسرو در آستانه غاری ژرف و در زیر نور مهتاب مردی را دید که بر تخته سنگی نشسته و با دو دست خویش صورتش را پنهان نموده بود.
مرد به آن دو گفت از جان من چه می خواهید؟ بگذارید با درد خود بسوزم و بسازم.
ناصر خسرو گفت: من عاشقم این عشق مرا به سفری طولانی فرا خوانده، اگر عاشقی همراه من شو. چون در سفر گمشده خویش را باز یابی. دیدن آدمهای جدید و زندگی های گوناگون تو را دگرگون خواهد ساخت. در غیر این صورت این غار و این کوهستان پیشاپیش قبرستان تو و خاطراتت خواهد بود. چون پگاه خورشید آسمان را روشن کند به راه خواهم افتاد اگر خواستی به خانه شبان بیا تا با هم رویم.
چون صبح شد آن مرد همراه ناصرخسرو عازم سفر بود. سال ها بعد آن مرد همراه با همسری دیگر و دو کودک به دیار خویش باز گشت در حالی که لبخندی دلنشین بر لب داشت.
بزرگی می گوید:
«سنگینی یادهای سیاه را
با تنهایی دو چندان می کنی ...
به میان آدمیان رو و در شادمانی آنها سهیم شو
لبخند آدمیان اندیشه های سیاه را کمرنگ و دلت را گرم خواهد نمود.»
شوریدگان همواره در سفر هستند و چون خواسته خویش یافتند همان جا کاشانه ای بسازند، و چون دلتنگ شوند به دیار آغازین خویش باز گردند...

■ ارسالی از یاسمین آتشی

گردش گودری

زنگِ خونه رو میزنم مامانم میپرسه میخای بیایی تو ؟
- نــه می خوام ببینم اف اف سالمه یا نه!

*

بددهنی آغاز راه سقوط اخلاقی است.

*

آفتاب بی قرار، یک نفس بایست
وقت؛ وقت بستنی ست

*

رفتم فروشگاه می گم سیخ داری؟
میگه برا کباب؟
-نه برا خاروندن دیافراگمم از تو دهنم می خوام

بوی بارون

ذرات خاک با تن تو حرف می زند
شب، با سکوت روشن تو حرف می زند
تو نیستی تمام شدی پس چگونه است؟
دارد تمام بودن تو حرف می زند
این چفیه بال توست که بر شانه من است
از لحظه پریدن تو حرف می زند
تسبیح و مهر و خاطره، خوابم نبرده است
نیمه شب است، شیون تو حرف می زند
دنبال ردپای تو رفته است دخترت
با صبر، سال ها زن تو حرف می زند
بر خاک های خاطره انگیز خونی ات
افتاده است، سوسن تو حرف می زند
تو نیستی، تمام شدی پس چگونه است؟
از تو هنوز دشمن تو حرف می زند

■سیدمحمدحسین ابوترابی

سوژه بدهید، صفحه تحویل بگیرید!

علاوه بر ایمیل میرزا با این شماره با ما تماس بگیرید: ۳۳۹۴۱۹۹۱

برای رویت «انتهای کیفیت» به نسخه پی دی اف در سایت کیهان و صفحه نسل سوم مراجعه کنید:
WWW.KAYHANNEWS.IR